من مرگ را...

اينک موجِ سنگين‌گذرِ زمان است که در من می‌گذرد.

اينک موجِ سنگين‌گذرِ زمان است که چون جوبارِ آهن در من می‌گذرد.

اينک موجِ سنگين‌گذرِ زمان است که چونان دريايی از پولاد و سنگ در من می‌گذرد.

□

در گذرگاهِ نسيم سرودی ديگرگونه آغاز کردم

در گذرگاهِ باران سرودی ديگرگونه آغاز کردم

در گذرگاهِ سايه سرودی ديگرگونه آغاز کردم.

نيلوفر و باران در تو بود

خنجر و فريادی در من،

فواره و رؤيا در تو بود

تالاب و سياهی در من.

در گذرگاهت سرودی ديگرگونه آغاز کردم.

□

من برگ را سرودی کردم

سرسبزتر ز بيشه

من موج را سرودی کردم

پُرنبض‌تر ز انسان

من عشق را سرودی کردم

پُرطبل‌تر ز مرگ

سرسبزتر ز جنگل

من برگ را سرودی کردم

پُرتپش‌تر از دلِ دريا

من موج را سرودی کردم

پُرطبل‌تر از حيات

من مرگ را

سرودی کردم.

 آذرِ ۱۳۴۰